

پژوهشی پیرامون مفهوم کفایت الهی در قرآن کریم

آذردخت شمس اشراق

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی - واحد کرج

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۲/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۳/۱۲

در نظام فکری و اعتقادی اسلام برگرفته از قرآن مجید، بندگان مؤمن همواره در پرتو کفایت الهی هستند. باور به این نکته که همه وقایع در جهان هستی به حول و قوه الهی انجام می‌گیرد، موجب آرامش خاطر و اعتماد به خداوند و همچنین ایجاد انگیزه برای تلاش مستمر انسان برای رسیدن به قرب الهی و کمال می‌گردد. در این مقاله، به عنوان نمونه برخی از مظاهر «کفایت الهی»، کفایت رسول گرامی اسلام ﷺ در برابر مشرکان و کافران و کفایت بندگان مؤمن و پرهیزگار در تمامی طول زندگی آنان مورد بحث قرار گرفته است. همچنین ذیل برخی از آیات به این موضوع که چه کسانی از کفایت الهی بی‌بهره خواهند بود پرداخته شده و موضوع مهم پیوند «کفایت الهی» با «توکل» از دیدگاه قرآن کریم و احادیث معصومین^{علیهم‌السلام} مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: کفایت الهی، توکل، تفسیر موضوعی، مفردات قرآن.

به این حقیقت، یگانه پرستی و توکل بر خدا را در وجود انسان تعالی و ارتقا می‌بخشد و او را در رسیدن به معرفت خداوند یاری می‌دهد. وقتی انسان فقط خداوند را کفایت‌کننده برای سامان یافتن امورش بداند، از هیچ چیز در دنیا نمی‌ترسد و آن‌گونه زندگی می‌کند که

مقدمه

کفایت الهی رابطه‌ای تنگاتنگ با توحید افعالی دارد. وقتی می‌پذیریم که منشأ تمامی تغییرات و تحولات در جهان ذات خداوند یکتاست، بدان معنی است که خداوند مسبب‌الأسباب است. توجه

پروردگارش می‌خواهد. تزلزل و اضطراب در هیچ جایی از زندگانی او نقشی ندارد و در تصمیم‌گیری‌ها دچار تردید نمی‌شود؛ زیرا به «عروة الوثقی» توسل جسته و به «حبل المتین» چنگ زده است و رهاورد این اعتقاد، اطمینان و آرامش خاطر خواهد بود.

معانی لغوی واژه کفایت

«کفایت» به معنای کافی بودن است؛ عرب گوید: «كَفَى الرَّجُلُ كِفَايَةً» فهو «كافٍ»؛ یعنی آن مرد به اندازه نیاز کفایت می‌کند، پس او کافی و بس است. شیخ طبرسی در مجمع‌البیان، در معنای واژه «کفی» آورده است: «كَفَاكَ: حَسْبُكَ» و در مورد کلمه «کفایه» گفته است: یعنی رسیدن به حدی که نیاز برطرف می‌شود.^۲

در قرآن کریم، کلماتی وجود دارد که از نظر معنی و مفهوم همانند کفایت می‌باشد. این کلمات عبارت‌اند از: «حسیب، وکیل، کفیل» که از میان آن‌ها «حسیب» نزدیک‌ترین معنی را به

«کفایت» دارد.

در مفردات راغب آمده است که کلمه «حَسْب» در معنای کفایت به کار رفته است؛ مانند: «حَسْبُنَا اللَّهُ»؛ یعنی خداوند ما را کفایت می‌کند.^۳

بررسی اجمالی برخی آیات

بر اساس پژوهشی که در آیات قرآن کریم صورت گرفته است، کفایت به مفهوم عام و مطلق تنها یک بار در سوره زُمر بیان گردیده است: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ (زمر/۳۶)؛ «آیا خداوند برای [نجات و دفاع از] بنده‌اش کافی نیست؟ اما آن‌ها تو را از غیر می‌ترسانند و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد».

این آیه با لحن استفهام بر کفایت الهی در مورد بنده‌اش تصریح دارد. اگر چه با توجه به سیاق آیات و آنچه در کتب تفسیری نظیر کشاف و مجمع‌البیان آمده است، مراد از «عبد» وجود نازنین پیامبر اکرم ﷺ است، اما تعمیم کلمه «عبد» به

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲. شیخ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷-۸، ص ۴۹۸.

۳. راغب، المفردات، ج ۱، ص ۴۳۷.

همه بندگان می‌تواند نشانه این نکته باشد که کفایت الهی همه بندگان را دربر می‌گیرد؛ یعنی خداوند برای همه بندگان چه مؤمن و چه کافر از جهات مختلف مثل: هدایت، رحمت، نصرت، رزق و روزی، شاهد بودن بر اعمال، وکیل بودن و ... کافی است. در سایر آیاتی که کفایت الهی مطرح شده است، متناسب با محتوا و سیاق آیات، به جنبه‌های خاص و افراد خاصی مقید شده است؛ چنان‌که آن‌جا که بحث گواهی و شهادت به صدق رسالت پیامبر اکرم (ﷺ) مطرح می‌شود خداوند خود را شاهدهی کافی بر صحت رسالت پیامبرش می‌داند، به صورتی که به شاهدان دیگر، مثل ملائکه و دیگر شواهد نیازی ندارد و چون موضوع صدق یا کذب رسالت مطرح می‌شود، متناسب با آن، خداوند بر کافی بودن خود از جنبه شهادت تأکید می‌کند، تا ضمن اتمام حجت بر کافران، رسول گرامی خود را نیز تأیید و دلگرم نماید؛ آیات زیر به عنوان نمونه یاد می‌شود:

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ (اسراء/۹۶)؛ «بگو همین کافی است که خداوند میان

من و شما گواه باشد، چرا که او نسبت به بندگان آگاه و بیناست».

﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (عنکبوت/۵۲)؛ «بگو: همین بس که خدا میان من و شما گواه باشد؛ آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند؛ و کسانی که به باطل ایمان آوردند و به خدا کافر شدند زیانکاران واقعی هستند».

﴿وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (رعد/۴۳)؛ «آن‌ها که کافر شدند می‌گویند: «تو پیامبر نیستی» بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشد».

در این میان از آیاتی نیز که نشانگر عنایت خاص پروردگار نسبت به مؤمنان می‌باشند، می‌توان یاد کرد؛ زیرا الطاف خاص و ویژه خود را شامل حال آنان ساخته و آنان را مورد حمایت خود قرار می‌دهد، چنان‌که در جنگ بدر و احزاب آنان را توسط فرشتگانش و عوامل طبیعی چون باد، یاری داد و باعث پیروزی

مسلمانان بر کافران و مشرکان گردید: ﴿إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ﴾ (آل عمران/۱۲۴)؛ «و در آن هنگام که تو به مؤمنان می گفتی: آیا کافی نیست که پروردگارتان، شما را به سه هزار نفر از فرشتگان، که [از آسمان] فرود می آیند، یاری کند؟»

﴿وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَ كَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا﴾ (احزاب/۲۵)؛ «و خداوند کافران را با دلی پر از خشم بازگرداند بی آن که نتیجه ای از کار خود گرفته باشند؛ و خداوند (در این میدان)، مؤمنان را از جنگ بی نیاز ساخت (و پیروزی را نصیبشان کرد) و خدا قوی و شکست ناپذیر است.»

همچنین در قرآن کریم به آیاتی برمی خوریم که کفایت الهی در معجزه بودن این کتاب روشنگر الهی، در برابر منکران، در آن بحث شده و خداوند با دلایلی روشن، که از جمله آن ها خود قرآن کریم می باشد، معجزه بودن قرآن را مطرح کرده و خود کفایت آن را عهده دار گشته است و اگر انسان کمی در آیات روح بخش الهی تدبّر نماید وسعت

رحمت و نعمت عظیم پروردگار به خوبی برای او آشکار می گردد و هرگز به دنبال دلایل دیگری نمی رود، چنان که خداوند می فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (عنکبوت/۵۱)؛ «آیا برای آنان کافی نیست که این کتاب را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آن ها تلاوت می شود؟ در این، رحمت و تذکری است برای کسانی که ایمان می آورند.» (و این معجزه بسیار روشنی است).

مفهوم توکل و ارتباط آن با کفایت الهی

توکل یکی از منازل دین و مقامی از مقامات موحدان اهل یقین و مقربان است و درجات مختلفی دارد. بعضی از آن درجات، ضعیف و برخی دیگر قوی هستند. کمترین مرتبه توکل آن است که انسان روزی های مقدر از سوی خدا را در غیر وقت آن طلب ننماید و توقع زیاده از اندازه مقرر هم نداشته باشد و عمر گران خود را برای تحصیل آن روزی که منافی مقام توکل باشد تلف

نماید.^۱

انسان موحد در مقام توکل باید بداند سعی و کوشش با توکل منافات ندارد، بلکه سعی لازمه توکل است و متوکل برای بالا بردن درجات خود در این مقام کوشش زیادی لازم دارد. هرچه بر سعی خود بر بالا بردن درجه توکل بیفزاید، دریچه تازه‌ای از معنای توکل گشوده می‌شود. و هر که در این مقام درآید، در ضمان کفایت الهی درخواهد آمد، چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ (طلاق/۳)؛ «و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند».

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (مائده/۲۳)؛ «و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید».

﴿قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾ (زمر/۳۸)؛ «بگو: خدا مرا کافی است؛ و همه متوکلان تنها بر او توکل می‌کنند».

توکل بر خدا، مفهومی جز این ندارد که انسان، علت العلل تمام امور جهان و

سلسله‌جنیان همه وقایع زندگی خود را خدا ببیند و با ایمان به این مطلب، ضمن فعالیت‌های خود در زندگی، سرانجام هر کاری را به خدا واگذارد؛ زیرا او بهترین تکیه‌گاه و علت تامه برای وقوع هر اتفاق و تغییری در جهان است. پس انسان باید به او تکیه کند، و نه تنها از تلاش و کوشش باز نایستد، بلکه در آن جا هم که توانایی بر انجام کاری دارد، باز مؤثر اصلی را خدا بداند؛ زیرا از دریچه چشم یک موحد، سرچشمه همه قدرت‌ها و نیروها، او می‌باشد. انسانی که دارای روح توکل است، هرگز یأس و ناامیدی به خود راه نمی‌دهد، در برابر دشواری‌ها و سختی‌ها مقاوم است و در عین تلاش مداوم، کار خود را به خدا واگذار می‌کند و حل مشکلات خویش را تنها از او می‌خواهد؛ زیرا اوست که از همه نیازهای بنده‌اش آگاه است. این نگرش چنان قدرت روانی به انسان می‌دهد که در پرتو آن می‌تواند بر مشکلات پیروز شود.

هنگامی که انسان در توکل، به مراحل یاد شده برسد، خداوند همه امور او را کفایت می‌نماید.

پس توکل و کفایت با یکدیگر

۱. مصباح الشریعه، ص ۴۱۳-۴۱۹.

رابطه‌ای مستقیم دارند و اگر انسانی توانست با تمامی وجود در همه امور به خدا اعتماد نماید و از غیر او جدا شود و بر عوامل و اسباب دیگری تکیه نکند و اثربخشی را تنها از ذات پاک پروردگارش بداند، خداوند نیز کارسازی امورش را به عهده می‌گیرد و او را مورد عنایت خود قرار می‌دهد، چنان‌که امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ هَذَا الَّذِي سَأَلَ اللَّهَ فَلَمْ يُعْطِهِ؟! وَ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكْفِهِ؟! أَوْ وَتَقَّى بِهِ فَلَمْ يُنْجِهِ?!»؛ «کیست آن‌که از خدا درخواست کرده باشد و خدا به او نداده باشد؟ یا بر خدا توکل کرده باشد و کفایتش ننموده باشد؟ یا به او اعتماد کرده باشد و خدا نجاتش نداده باشد».

در کتاب *معراج السعاده* درباره نکتۀ یادشده آمده است:

«حاصل شدن این صفت ارزشمند (توکل) مبتنی بر اعتقاد و یقین قطعی به این مطلب است که تمام وقایعی که در این عالم و دیگر عوالم هستی روی می‌دهد، همه از جانب پروردگار است و هیچ کس را جز او قدرت بر هیچ امری

نیست، مگر به واسطه او، و تمام علم و قدرت بر کفایت امور بندگان از برای اوست و اوست که غایت رحمت و عطوفت و مهربانی به هر فرد از افراد بندگان خود را دارد؛ پس توکل تمام نمی‌شود مگر به قوت یقین و قوت نفس هر دو، و به این دو آرامش و اطمینان قلب حاصل می‌گردد و به مقتضای آیات شریفه قرآن کریم از جمله واجبات بر مؤمنین و مؤمنات است. چنان‌که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (مائده/۲۳)؛ «و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید».

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: از جبرئیل پرسیدم: توکل چیست؟ گفت: «أَلْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ، وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ، وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْمَخْلُوقِ، فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ، وَ لَمْ يَطْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ، فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ»^۲.

«حقیقت توکل این است که انسان بداند مخلوق، نه زیان می‌رساند و نه

۱. ری شهری، *میزان الحکمه*، ج ۱۴، ص ۷۰۶۴؛ علامه مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۷۵، ص ۱۸۳.

۲. *بحار الأنوار*، ج ۶۹، ص ۳۷۳.

سود، و نه عطا می کند و نه منع، چشم امید از خلق برداشتن (و به خالق دوختن). هنگامی که چنین شود، انسان جز برای خدا کار نمی کند، به غیر او امید ندارد، از غیر او نمی ترسد، و دل به کسی جز او نمی بندد، این روح توکل است».

محرومان از کفایت الهی

کفایت الهی از جهتی دیگر نیز قابل بحث و بررسی می باشد، بدین صورت که در همه مواردی که در قرآن کریم کفایت الهی افرادی از جمله رسولان الهی، مؤمنان، پرهیزکاران و ... را دربر می گیرد، نقطه مقابل این افراد، کسانی هستند که از این منبع فیض الهی بی نصیب اند و شایستگی بهره مندی از پشتیبانی پروردگارشان را ندارند. در واقع آن ها با گمراهیشان کفایت می شوند؛ زیرا از فرمانبرداری از خداوند و پیامبران الهی سرپیچی کرده اند. در ادامه به نمونه هایی از این گونه آیات اشاره می گردد که مسئله بی بهره بودن این افراد از کفایت الهی در آن ها نمود بیشتری دارد؛ مانند: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ

الكافرين إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ (رعد/۱۴)؛ «دعوت حق از آن اوست، و کسانی را که [مشرکان] غیر از خدا می خوانند [هرگز] به دعوت آن ها پاسخ نمی گویند. آن ها همچون کسی هستند که کف های [دست] خود را به سوی آب می گشایند تا آب به دهانشان برسد و هرگز نخواهد رسید. و دعای کافران جز در ضلال (و گمراهی) نیست».

با توجه به این نکته که دعوت به حق و راستی از آن خداوند متعال و از سوی اوست و با دقت در این امر مهم که اولین شرط شایسته کفایت الهی شدن، شناخت خدا و اعتقاد به توحید و اجابت دعوت پروردگار است، مشخص می گردد افرادی که غیر خدا را می خوانند هیچ جوابی نمی گیرند؛ زیرا به حقیقت توحید پی نبرده اند و غیر از خدا بر آن ها کفایتی ندارد.

بنابراین کافران باید بدانند که مخلوقات خدا شایسته پرستش و همتا قرار دادن برای خدا نیستند؛ زیرا ناتوان و بی کفایت اند، چنان که شیخ طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه فوق آورده: «آنان که جز خدا را می خوانند بت ها آن ها را اجابت نمی کنند و مانند کسانی هستند که

دست‌های خود را به سوی آب دراز کردند تا به دهانشان برسد، اما بر اثر فاصله زیاد هرگز آب به دهانشان نمی‌رسد و از تشنگی رها نمی‌شوند. بنابراین درخواست کافران از بت‌ها چیزی جز گمراهی نیست و دعوت به حق تنها از سوی خداوند است و اگر کسی خداوند را از روی اخلاص بخواند، از او جواب می‌شود»^۱.

قرآن کریم در برخی از آیات روح‌بخش خود تنها راه هدایت و بهره‌مندی از کفایت الهی را پذیرش اسلام و پیوستن به آن می‌داند؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (بقره/۱۳۷)؛ «اگر آن‌ها نیز به مانند آنچه شما ایمان آورده‌اید ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند، و اگر سرپیچی کنند، از حق جدا شده‌اند و خداوند شرّ آن‌ها را از تو دفع می‌کند و او شنونده و داناست».

بر اساس این آیه، با آمدن اسلام،

۱. شیخ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱۳، ص ۳۵.

دیگر ادیان گذشته هدایت‌کننده کامل بشر نیستند و همه انسان‌ها باید به آخرین و کامل‌ترین برنامه هدایت که همان اسلام است روی آورند تا هدایت شوند و در نهایت، عدم پذیرش اسلام مانع هدایت این افراد شده و سبب دوری از کفایت الهی برایشان می‌گردد و در مقابل چنین افرادی خداوند بلافاصله پیامبرش و مسلمانان را با دادن وعده کفایت دلگرمی می‌بخشد تا نگران توطئه و شرّ دشمنان نباشند و شرط این کفایت پروردگار از آن‌ها در مقابل دشمنان، ایمان و اعتقاد به پروردگار و تسلیم و عبودیت می‌باشد.

خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: «اگر یهود و نصاری، به آنچه شما ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورند راه حق را یافته‌اند، و اگر اعراض کنند و آیین شما را نپذیرند، بدون تردید راه کفر و خلاف را در پیش گرفته‌اند و گرفتار تعصّب و دشمنی می‌شوند و خداوند به زودی شرّ آنان را از شما دور می‌کند».

در آیه‌ای دیگر اشاره به افرادی شده است که پیمان‌شکنی نموده و عهد خود را با خداوند منکر شده‌اند و اینان نیز از کفایت الهی بی‌بهره‌اند:

﴿وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا

تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ
اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٩١﴾
(نحل/۹۱)؛ «و هنگامی که با خدا عهد
بستید، به عهد او وفا کنید؛ و سوگندها را
بعد از محکم ساختن نشکنید، در حالی
که خدا را کفیل و ضامن بر [سوگند]
خود قرار داده‌اید. به یقین خداوند از
آنچه انجام می‌دهید، آگاه است».

تمامی پیمان‌ها (بنده با بنده - بنده با
رسول - بنده با خدا) همه به نوعی پیمان
با خدا هستند؛ زیرا خداوند فرد اول هر
پیمانی است و دو طرف پیمان در
حقیقت نفرات دوم و سوم آن پیمان
هستند. سوگندها هم مثل پیمان‌ها هستند
و باید به آنها نیز پایبند بود. برای عمل
به پیمان‌ها و سوگندها ضامن اجرایی
بہتر از ناظر و کفیل بودن خداوند بر
موضوع پیمان یا سوگند نیست؛ زیرا
خداوند از آنچه طرفین پیمان انجام
می‌دهند آگاه بوده و یک گواه و ناظر
معتبر بر بندگان است و به نیات درونی
آنها آگاهی دارد و انسان را از سوگندی
که ظاهر آن با باطن آن مخالف است نهی
می‌کند؛ یعنی یادکننده سوگند، نباید
برخلاف نیت باطنی خود سخن بگوید و
تصمیم داشته باشد که سوگند خود را

زیر پا بگذارد. توجه و پایبندی به این
نکته به تحکیم پیمان‌ها و سوگندها و
پایداری به عهد با خداوند می‌انجامد.

هرگاه کسی با خداوند متعال عهدی
می‌بندد، باید به آن وفا کند؛ زیرا وفای
به عهد واجب است. خداوند در آیه
مذکور انسان را از پیمان‌شکنی نهی
می‌کند. مقصود از پیمان‌شکنی آن است
که انسان کاری کند که خلاف مقتضای
عهد و پیمانش باشد، حال آن‌که خداوند
را به واسطه پیمانی که بسته است کفیل و
مراقب خود ساخته است؛ پس باید از
پیمان‌شکنی اجتناب کند^۱.

با توجه به این موضوع که خداوند بر
عهد و پیمان انسان‌ها مراقب است،
افرادی که نقض پیمان کرده، به عهد خود
وفا نمی‌کنند، مورد کفایت الهی قرار
نمی‌گیرند.

در اصل، مسخره کردن کاری
ناشایست و غیر اخلاقی است و نشان
بی‌ادبی و ناتوانی مسخره‌کننده از استدلال
می‌باشد آری آن که منطقی صحیح ندارد
به استهزا می‌پردازد، چنان‌که گروهی از

۱. علامه طباطبائی، المیزان، ج ۱۲، ص ۴۸۲.

کافران به مسخره پیامبر اسلام می پرداختند و خداوند به دفاع از آن حضرت پرداخته می فرماید: ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾ (حجر/۹۵)؛ «ما شر استهزاکنندگان را از تو دفع خواهیم کرد». و بدین سان دلتنگی را از پیامبرش دور می سازد خداوند ضمن کفایت پیامبر گرامی اش، این استهزاکنندگان را که از مشرکان بودند مورد کفایت خود قرار نمی دهد. در واقع نوع کفایت پروردگار بر آنان واقع شدن آن ها در عذاب الهی است، زیرا اعراض از آیات الهی و تکذیب و تمسخر پیامبر اکرم ﷺ، دوری از لطف و عنایت پروردگار را در پی دارد.

شیخ طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه مذکور، از ابن عباس و سعید بن جبیر آورده است که این استهزاکنندگان، پنج تن از قریش بودند که پیامبر اکرم ﷺ را مسخره می کردند و خداوند آنان را نابود کرد، به صورتی که هریک از آنان به نوعی به هلاکت تدریجی دچار شدند^۱.

۱. مجمع البیان، ج ۱۳، ص ۲۱۹.

نقش انسان در برابر کفایت خداوند

اگر انسان با این باور زندگی کند که خداوندی که قدرتش برتر و بالاتر از تمامی قدرت هاست، از نیازها و مشکلات بندگانش به خوبی آگاه است و نسبت به آن ها لطف و مرحمت دارد، دیگر در برابر سختی و طوفان حوادث نمی شکند و دچار یأس و بی اعتقادی نمی گردد، زیرا یقین دارد که خداوند او را تنها نمی گذارد و همواره پشتیبان و حامی اوست.

با این نگاه، انسان باور دارد که اگر خداوند بخواهد بنده اش را یاری و کفایت کند، هیچ نیرویی قادر نیست در برابر لطف و عنایت الهی ایستادگی کند و این نگرش در انسان سبب می شود با دلگرمی و اعتماد بیشتر به کار و تلاش پردازد و با روحی سرشار از نشاط، با گام هایی استوار به سوی هدایت و کمال قدم بردارد و این جاست که انسان موحد و متوکل از درجات ایمانی خود بهره می برد.

با توجه به مطالب یاد شده این سؤال مطرح می شود که چرا برخی از افراد در جامعه از این مسئله مهم که تنها خداوند کارساز بنده اش هست غفلت می کنند و

به سمت و سوی صفات اخلاقی ناپسندی چون کبر، حرص، حسد و طمع می‌روند با این‌که در بحران‌های شدید اعتقادی قرار می‌گیرند و در نهایت دچار یأس و ناامیدی و بی‌اعتقادی می‌شوند و به خود و اجتماع خود آسیب می‌زنند.

همه ما به این نکته واقفیم که در زندگی انسان همواره مشکلاتی بوده و هست و این طبیعت زندگی است و میزان این مشکلات در ابعاد مختلف در زندگی افراد متفاوت است. حتی برخی از افراد موحد ممکن است مشکلات بیشتر و سخت‌تری هم داشته باشند! اما نوع نگاه و برخورد انسان‌ها نسبت به سختی‌هاست که زیربنای یک زندگی آرام و بدون دغدغه را می‌سازد. اگر خدا باوری در متن جهان‌بینی انسان باشد، و با این اعتقاد که خدا هرگز بنده‌اش را رها نمی‌کند زندگی ادامه یابد، هرگز غفلت‌زدگی و ناامیدی و بدبینی به همه چیز، به سراغ انسان نمی‌آید و او را دچار دلسردی نمی‌کند؛ چرا که او خود را ذره‌ای بسیار کوچک و ناچیز در مقابل دریای بیکران رحمت الهی می‌بیند و به آنچه دارد بیشتر می‌اندیشد تا آنچه ندارد، و اشتباهات و خطاهای خود را هم از یاد

نمی‌برد.

سخن پایانی

کفایت الهی لحظه به لحظه شامل حال بندگان می‌شود و پیوسته در تمامی ابعاد زندگی انسان جریان دارد. این رابطه از جانب خدا به سوی بنده است و هدف آن به انجام رسانیدن امور زندگی بنده و حمایت از او می‌باشد و توکل تعریف همین جریان از سوی بنده به جانب پروردگار است؛ یعنی به بندگان سفارش شده است که به این ریسمان محکم الهی چنگ زنند و در به انجام رسانیدن کارهای خود از این منبع فیض الهی و رحمانی به قدر استعداد و لیاقت خود بهره‌گیرند و در نهایت این‌که، این ارتباط، یک رابطه دو سویه است که از جانب خدا به بنده با عنوان «کفایت» و از جانب بنده به خدا «توکل» نامیده می‌شود، با این تفاوت که «کفایت الهی» جریانی دائمی و بدون وقفه است؛ اما توکل به ایمان و یقین بندگان بستگی دارد و در میان افراد مختلف، متفاوت است.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، تهران، تابان، ۱۳۸۷ش.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق / ۱۳۶۳ش.
۳. الخوری الشرتونی، سعید، اقرب الموارد فی فصح العربیة والشوارد، مکتبة آية الله مرعشی نجفی، ۱۳۰۴ق.
۴. جعفر بن محمد، امام ششم، مصباح الشریعه، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
۵. راغب اصفهانی، ابی القاسم الحسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق و ضبط محمد خلیل عتیانی، چاپ سوم: بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
۶. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ چهارم: تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۱ش.
۷. طبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، به کوشش هاشم رسولی محلاتی، تهران، المکتبة العلمیة الاسلامیه، بی تا.
۸. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، چاپ سوم: اسوه، ۱۳۷۵ش.
۹. کمپانی، فضل الله، منتخب الغرر، (به نقل از غرر الحکم و درر الکلم)، مفید، ۱۳۷۵ش.
۱۰. لسانی فشارکی، محمدعلی، و مرادی زنجانی، حسین، روش تحقیق موضوعی، زنجان، قلم مهر، ۱۳۸۵ش.
۱۱. مجلسی، محمدتقی، بحار الأنوار، چاپخانه اسلامیه، بی جا، ۱۳۶۶.
۱۲. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ چهارم: قم، دارالحديث، ۱۳۸۳ش.
۱۳. نراقی، احمد بن محمد مهدی، معراج السعاده، چاپ ششم: قم، هجرت، ۱۳۷۸.